هوالعلیم

عصمت ائمه و انبیاء علیهم السلام و ادله آن (۷)

برگرفته از کتاب «امام شناسی، جلد ۱»

حضرت علامه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین

حسینی طهرانی

قدّس سرّه

بسم اللَه الرّحمن الرّحيم

و صلّى اللَه على محمّد و آله الطاهرين

و لعنة اللَه على أعدآئهم اجمعين من الان الى قيام يوم الدين

و لا حول و لا قوّة الّا باللَه العلىّ العظيم

قال اللَه الحكيم فى كتابه الكريم:

﴿أَ فَمَنْ يَهْدِى إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّى إِلَّا أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾[1]

در اين آيه مباركه كيفيت احتجاج با مشركين را خداوند به پيغمبرش تعليم مى‌كند، كه چگونه بر آنها اثبات نمايد، كه شركاء خدا قابل ستايش و پيروى نيستند؛ و اساس اين احتجاج مبتنى بر لزوم پيروى از صدق و اعراض از غير حقّ مى‌باشد.

اين احتجاج عقلى است، چون بر يک اصل كلّى

[1] سوره يونس: ١٠ـ آيه ٣٥.

مبتنی است، که آن اصل لزوم تبعیت همیشگی از حقّ می‌باشد؛ لذا برای استدلال به‌لزوم تبعیت و پیروی از امام معصوم بهترین دلیل خواهد بود، و برای ورود در اصل احتجاج باید آن مبنا را به‌عنوان مقدّمه بیان کنیم:

انسان فطرة طالب رسیدن به حق است

یکی از احکام فطری و عقل انسان، لزوم متابعت از حقّ است، این حکم یک قانون کلّی است که همیشه انسان باو متّکی است، و اگر احیاناً در اعمال یا گفتار خود از آن منحرف شود، و به‌غیر حقّ مایل گردد، به‌علّت هوای نفس یا شبهه و غلطی که احیاناً برای او رخ دهد، باز به‌جهت گمانی‌است که او را حقّ می‌پندارد، و به‌جهت اشتباه و التباس امر، از غیر حقّ پیروی می‌کند؛ و لذا در مقام اعتذار برآمده و گمان خود را به‌اینکه حقّ می‌پنداشتم، عذر خود قرار می‌دهد.

انسان باید از کسی پیروی کند که او را به حق برساند

بنابراین حقّ بدون هیچ قید و شرطی لازم الاتّباعست و بر همین اصل متفّرع می‌گردد قاعده

دیگری؛ و آن اینکه کسی‌که هدایت به‌حقّ کند متابعت او واجب است، چون با او حقّ است، و دلالت به‌حقّ می‌کند؛ و بنابراین لازم، باید او را در پیروی نمودن؛ بر شخص دیگری که یا به‌حقّ دلالت نمی‌کند و یا آنکه به‌غیر حقّ دلالت می‌کند مقدّم داشت؛ چون پیروی هدایت کننده به‌حقّ پیروی از حقّ است که با او موجود است.

و قبلا گفتیم که پیروی از نفس حقّ، حکم ضروری فطری و عقلی است.

بر این اساس، قرآن مجید در این آیه مبارکه استدلال خود را بر علیه مشرکین پایه گذاری می‌کند، بدین منوال که اوّلًا از آنها به‌عنوان استفهام سؤالی می‌کند: ﴿قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِ﴾[1] بگوی‌ای پیغمبر! آیا از شریکهائی که با خدا قرار داده‌اید کسی هست که هدایت به‌حقّ کند؟ معلوم است که مشرکین در این زمینه پاسخ مثبتی ندارند؛ چون شرکائی که برای خدا قرار می‌دهند یا از جمادات هستند، مثل بتها، و یا از زندگان مانند

---

[1] سوره یونس: ۱۰ـ آیه ۳۵.

ملائکه، و ارباب انواع، و جنّ و طواغیت زمان، و فراعنه، و حُکام جور که از آنها پیروی می‌کنند؛ و معلوم است که هیچ یک از آنها چون از خود، نفع و ضرر، و حیات، و موت و نشوری ندارند؛ هدایت به‌حقّ نمی‌کنند.

و چون جواب مثبتی ندارند، خدا به‌زبان پیغمبرش گذارده، که فوراً جواب آنها را از پیش خود ابداع نموده، و بگوید: ﴿قُلِ اللَهُ یَهْدِی لِلْحَقِ﴾، خداوند است که به‌سوی حقّ هدایت می‌فرماید، و هر موجودی را در مقاصد تکوینیه خود به‌آنچه محتاج است هدایت فرموده، و ما یحتاج او را بدو می‌رساند...[1]

چرا باید از امام علیه السلام پیروی کرد؟

باری چون رسول خدا در مقام احتجاج، از آنها دو اعتراف گرفت: یکی آنکه شرکاء آنها هدایت به‌حقّ نمی‌کنند، دیگر آنکه تنها خداوند به‌حقّ هدایت می‌فرماید؛ در این حال این سؤال را لازم و واجب می‌بیند:

---

[1] امامشناسی ج اول، ص ۲۱۷-۲۱۸.

﴿أَ فَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّی إِلَّا أَنْ يُهْدی﴾؟ آیا آن کسی که هدایت به‌حقّ می‌کند، سزاوارتر به پیروی و تبعیت است، یا کسی که هدایت به‌حقّ نمی‌کند؟

و معلوم است که پاسخ این گفتار آن است که بگویند: خدا که هدایت به‌حقّ می‌کند سزاوارتر به پیروی است؛ ولی چون کفار و مشرکین عملًا به این منطق پای‌بند نیستند، و عبادت شرکاء که به‌حق هدایت نمی‌کنند، نموده، و از عبادت خدای لا شریک له که هدایت به‌حق می‌کند اعراض نموده‌اند، و بنابراین روی قوای فطری و احکام عقلی سرپوش گذارده، بر خلاف ناموس فطرت و عقل رفتار می‌نمایند؛ لذا پیغمبر از باب توبیخ و ملامت می‌فرماید: ﴿فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ چه در نظر دارید در این باره؟ چگونه حکم می‌کنید؟

در اینجا لازم‌است که در مقابله بین جمله ﴿أَ فَمَنْ يَهْدِی إِلَی الْحَقِّ﴾ و جمله ﴿أَمَّنْ لا يَهِدِّی إِلَّا أَنْ يُهْدی﴾ دقت نظر شود تا ببینیم چگونه این دو جمله مقابل و عِدْل یکدیگر قرار گرفته‌اند.

چون معلوم است که سؤال کننده به‌طریق استفهام

همیشه باید یکطرف جمله را نفی قرار دهد، مثل آنکه می‌گوید: زید را دیدی یا ندیدی؟ حسن درس خواند یا درس نخواند؟ و امّا اگر مثلًا سؤال شود حسن درس می‌خوانَد یا مغرور به‌خود است، حتماً برای آنکه این معادله استفهامیه صحیح باشد، باید گفت کسی که مغرور به‌خود باشد درس نمی‌خواند بنابراین در جمله «مغرور به‌خود است»، یک جمله منطوی و مختفی است و آن اینکه: «درس نمی‌خواند»، و همچنین از این طرف «مغرور به‌خود است» عِدْلش «مغرور به‌خود نیست» خواهد بود و چون در جمله استفهامیه فوق به‌جای مغرور به‌خود نیست، جمله «درس می‌خواند» قرار گرفته است، لذا باید گفت در این جمله، «جمله مغرور به‌خود نیست» منطوی است، و حاصل چنین می‌شود حسن مغرور به‌خود نیست و درس می‌خواند یا مغرور به‌خود است و درس نمی‌خواند.

در استفهام باید طرفین جمله، نفی و اثبات باشند

درس می‌خواند حسن یامغرور بخود است

مغرور بخود نیست یا درس نمی‌خواند

در آیه مبارکه نیز طرفین جمله استفهامیه نفی و اثبات نیست، تا احتیاج به‌جمله منطوی و مختفی دیگر نباشد (چون یهدّی در اصل یهتدی بوده و قاعده در باب افتعال جواز ادغام تاء افتعال است در عین الفعل، بعد از آنکه او را قلب بعین الفعل نمایند) و حاصل معنی چنین می‌شود آیا کسی که هدایت به‌حقّ می‌کند سزاوارتر به پیروی است یا کسی‌که خودش هدایت نیافته است مگر به‌هدایت غیر، چون جمله «هدایت به‌حقّ می‌کند» عِدْلش «هدایت به‌حقّ نمی‌کند» خواهد بود، بنابراین استفاده می‌شود که کسی‌که هدایت نیافته است مگر بهدایت غیر، هدایت به‌حقّ نمی‌کند، و نیز چون جمله «کسی که خودش هدایت نیافته است مگر به‌هدایت غیر» عِدْلش جمله «هدایت ذاتی یافته است» خواهد بود لذا استفاده می‌شود که کسی که به‌حقّ هدایت کند کسی است که ذاتاً هدایت یافته است، نه به هدایت غیر.

کسی که به‌حقّ هدایت می‌کند، سزاوارتر است به پیروی؛ یا کسیکه خودش هدایت نیافته است مگر به هدایت غیر.کسیکه ذاتاً هدایت یافته است یا کسی

که هدایت به‌حقّ نمی‌کند.

دهمین دلیل عصمت انبیاء و ائمه

بنابراین از این آیه خوب استفاده می‌شود که انسان سزاوارتر است از فردی تبعیت کند که هدایت به‌حقّ می‌کند، و البّته او کسی است که ذاتاً هدایت یافته باشد، نه آنکه دیگری او را هدایت نموده باشد؛ و او امام معصوم است که در هیچ لحظه غیر از خدا را نپرستیده و از او معصیتی سر نزده باشد.

چنین کسی بدون دخالت واسطه‌ای، به‌دست خود خدا که حقّ است هدایت یافته است، و امّا شخصی که مدّتی غیر از خدا را پرستیده، یا معصیتی از او صادر شده، گرچه فعلًا به‌دست غیر متنبّه شده و خدا پرست و عادل گردیده است، لکن لایق برای مقام امامت و پیروی نیست.

و البته باید دانست که کلمه «احق» در آیه شریفه که افعل التفضیل است، و دلالت بر رجحان متابعت از حقّ می‌کند نه لزوم آن، مبنی بر قواعد فنّ مناظره و مباحثه است، که عصبیت طرف مقابل به‌حرکت درآید، و الّا معلوم است که تبعیت از غیر حقّ بطور

کلّی جایز نیست، و پیروی از حقّ در هر حال لازم و واجب است.[1]

نتیجه [بحث] این شد که هدایت کننده به‌سوی حقّ حتّماً باید هدایتش بنفسه باشد نه بغیر، و کسی که اهل شرک، یا گناه بوده و بالغیر هدایت یافته است، او امام نبوده، و نمی‌تواند مردم را به‌حق هدایت کند. چند نکته در اینجا ذکرش لازم است:

مراد از حق در آیه شریفه

اوّل آنکه مراد از حقّ در این آیه شریفه همان معنی حقیقی است، نه معنی حقّی که به نحوی از انحاء، مبنی بر تساهلات عرفیه در السنه مردم رایج است، کما آنکه دیده می‌شود هدایت به حقّ را بهر کس که تکلّم به حقّ کند نسبت می‌دهند، گرچه معتقد نباشد، یا معتقد باشد، و عمل نکند، یا عمل کند و لیکن نفسش به آن متحقّق نشده باشد، و چه اینکه ذاتاً اهتداء نیافته باشد، و هدایت او بغیر باشد، اینها هیچ‌کدام هدایت به حقّ نیست و از باب مسامحات عرفیه بر او هدایت به حقّ گفته می‌شود،

---

[1] .امام شناسی ج اول، ص ۲۱۷-۲۲۱.

بلکه هدایت به متن حقّ، همان ایصال به متن واقع است و فقط برای خدا و راه یافتگان به خدا، بدون واسطه و تخلّلِ غیر می‌باشد.

مراد از هدایت به حق در آیه شریفه

دوّم آنکه مراد از هدایت به حقّ در این آیه ایصال به مطلوب است؛ نه به معنی ارائه طریق به‌سوی خدا؛ چون بدیهی است که ارائه طریق از دست هر کس ساخته است، چه اینکه امام باشد یا نه، و چه اینکه ذاتاً خود راه یافته باشد، یا هدایت به غیر پیدا کرده باشد، یا آنکه اصلًا هدایت نیافته باشد، و خود گمراه باشد؛ در هر حال هدایت به معنای ارائه طریق از آنها ممکن است، ولی ایصال به متنِ واقع و حقّ و کمال هر موجود، اختصاص به هدایت شدگان بنفسه و هادیان الی الحق دارد.

کسی که به حق هدایت می کند باید دارای هدایت ذاتی باشد

سوّم مراد از جمله ﴿لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى﴾ آنست که هدایت به خود نیافته باشد، و این اعمّ است از آنکه اصلًا هدایت نیافته باشد و یا هدایت بالغیر یافته باشد؛ و دلیل بر عمومیت آنست که جمله ﴿إِلَّا

أَنْ يُهْدى﴾ که استثناء از جمله ﴿لا يَهْدِى﴾ است با «انِ مصدریه» آمده، و این جمله دلالت بر تحققّ وقوع ندارد، به خلاف مصدر مضاف، فرق است بین آنکه بگوئیم: اعجبنی ضربک یا آنکه بگوئیم: اعجبنی ان تضرب، در صورت اوّل اعجاب از نفس ضرب متحقّق در خارج است، و در صورت دوّم اعجاب از امکان تحقّق ضرب است؛ و بر این مطلب شیخ عبدالقاهر در دلائل الاعجاز تنصیص نموده است، و بنابراین چون جمله ﴿إِلَّا أَنْ يُهْدى﴾ نمی‌فهماند این‌را که فعلًا هدایت به‌غیر شده است، بلکه می‌فهماند که گرچه بعداً ممکن باشد هدایت از ناحیه غیر به او برسد؛ و معلوم است که هدایت از ناحیه غیر در صورت قبول هدایت خواهد بود؛ و امّا اگر طبعاً قابل هدایت نباشد هدایت از غیر به او نخواهد رسید؛

بنابراین جمله لا یهدی به عموم خود باقی بوده و معنایش چنین می‌شود: که هدایت بنفسه نشده باشد، چه آنکه اصلًا هدایت نیافته باشد یا قابل هدایت بوده و هدایت بالغیر یافته باشد.

یازدهمین دلیل عصمت انبیاء و امام علیه

و بالجمله امام کسی است که ذاتاً هدایت به‌حقّ یافته باشد، نه هیچ‌یک از دو دسته دیگر، و بنابراین امام کسی است که از ضلالت و معصیت مصون باشد، یعنی اوّلًا در تلقی معارف الهیه و الهامات رحمانیه اشتباه نکند و متن واقع در قلب او منعکس گردد، بدون نَوَسان و اضطراب، و دخالت نفس که آن‌را به صورت دیگری جلوه داده، و تفسیر بنماید؛ و ثانیاً در ابلاغ احکام و هدایت مردم از نقطه نظر ظاهر و باطن در راه مستقیم آنها را حرکت دهد، سوّم آنکه خود گرفتار ظلم به نفس و معصیت نباشد و این معانی را از دو جمله ﴿وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَيْنا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْراتِ﴾[1] استفاده کردیم و نیز از ذیل آیه شریفه راجع به حضرت ابراهیم که تقاضای آن‌را برای ذریه می‌کند، استفاده می‌شود که امامت به ستمگر و ظالم نمی‌رسد؛ چون ظالم در آیه، مطلق آمده است:

---

[1] سوره انبیاء: ۲۱ ـ آیه ۷۳.

﴿لا يَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِينَ﴾[1] یعنی عهد من به کسانی‌که ظلم کرده باشند گرچه آن ظلم مختصر باشد نمی‌رسد؛ و بر عکس به کسانی‌که به نحو مطلق ظالم نباشند خواهد رسید و این عین عصمت است.

امام کسی است که در تمام طول عمر خود گناه نکرده باشد، و کسی که گناه کوچکی گرچه در بعض احیان از او سر زده باشد، یا ظلم و شرکی از او بروز کرده باشد، گرچه بعداً توبه نموده باشد، و اثر گناه از بین رفته باشد امام نخواهد بود.

تفسیر آیه (... **و لاینال عهدی الظالمین**)

حضرت علامه طباطبائی مُدَّ ظِلّهُ العالی در تفسیر این آیه شریفه فرماید: از بعضی از استادان ما راجع به دلالت این آیه شریفه بر عصمت امام چون سؤال شد، در جواب چنین فرمود: که مردم به حسب تقسیم عقلی از چهار دسته خارج نیستند:

اوّل کسانی‌که در جمیع طول عمر ظالم باشند.

دوّم کسانی که در تمام طول عمر خود پاک و منزّه از گناه بوده، و لحظه‌ای ظلم نکرده باشند.

---

[1] سوره بقره: ۲ ـ آیه ۱۲٤.

سوّم کسانی‌که در اول عمر خود ظالم بوده، و در آخر عمر خود توبه نموده، و هدایت خدا به او رسیده باشد.

چهارم بعکس، کسانیکه در اوّل عمر پاک و بی‌گناه بوده، ولی در آخر عمر خود مبتلای به معصیت و گناه شده‌اند.

حضرت ابراهیم شأنش أجلّ از آن‌است‌که از خداوند سؤال کند که امامت را در قسم اوّل و چهارم قرار دهد، و هیچ‌گاه چنین پیشنهادی از آن حضرت دیده نمی‌شود که برای کسی که در تمام مدّت عمر یا در آخر آن دچار معصیت است. منصب امامت تقاضا نماید؛ می‌ماند دو صنف دیگر که مورد سؤال آن حضرت واقع شده‌اند، یکی آنکه در تمام عمر پاک و معصوم از گناه بوده، و دیگر آنکه در آخر عمر خود پاک و منزّه از گناه شده است.

از این دو صنف خدا می‌فرماید من عهد خود را به ظالمین از آنها نمی‌دهم، معلوم می‌شود که دسته‌ای که در اوّل عمر خود گناه کرده‌اند، گرچه در آخر عمر خود توبه نموده و هدایت الهی از آنها دستگیری

نموده است، باز هم عنوان ظلم به نحو موجبه جزئیه بر آنها منطبق است، و چون امامت به آنها داده نشود فقط می‌ماند یکدسته، و آن آنهائی هستند که در تمام مدّت عمر، منزّه از گناه بوده‌اند و این همان معنی عصمت است.[1و2]

این یکی از طرق استدلالی است که بزرگان شیعه برای لزوم پیروی از امام معصوم نموده‌اند؛ و طبق روایات متواتری از رسول خداوند نقل کرده‌اند: أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام یک آن بت نپرستید، و یک لحظه معصیتی نکرد، و هیچ جای شبهه نیست که در دامان رسول اکرم پرورش یافت، و اول کس بود که ایمان آورد، و هنوز به‌سنّ بلوغ نرسیده بود.

از امالی شیخ طوسی مسنداً نقل شده، و همچنین از مناقب ابن المغازلی مرفوعا از ابن مسعود عن النبی صلّی اللَه علیه و آله فی آیة، ﴿لا یَنالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ﴾، عَنْ قَولِ اللهِ لِإبراهیمَ مَن سَجَدَ لِصَنَمٍ دونی لا اجْعَلُهُ اماماً قال صلی الله علیه و آله و

---

[1] المیزان ج ۱ ص ۲۷۷.

[2] امام شناسی ج اول، ص ۲۳۵-۲۳۸.

انتَهَتِ الدَّعوَةُ الَی وَ الی اخی عَلِیٍّ، لَمْ یسجُد احَدُنا لِصَنَمٍ قَطُّ[1]

حضرت رسول اللَه فرمودند: که خداوند به‌حضرت ابراهیم خطاب کرد: کسی که به بت سجده کرده باشد، من هیچ‌گاه او را امام قرار نمی‌دهم سپس حضرت رسول اکرم فرمودند: تا اینکه دعوت رسالت و امامت به من و به برادرم علی منتهی شد، هیچ‌یک از ما دو نفر به بتی سجده نکردیم در هیچ زمان.

عَلِیٌّ مع الحقّ و الحقّ مع عَلِیٍ

سید هاشم بحرانی[2] پانزده روایت از طریق عامّه و یازده روایت از طریق خاصّه روایت می‌کند مبنی بر آنکه علیّ با حقّ است، و حقّ با علیّ است، و بر آنکه حضرت فرمودند: خدایا حقّ را با علیّ قرار ده، هر جا که علیّ قرار دارد؛ و بر لزوم متابعت و پیروی از طریقه آن حضرت.

---

[1] .تفسیر المیزان، ج ۱ ص ۲۸۲.

[2] .غایة المرام، ص ۵۳۹ و ص ۵٤۰.